

مضامین اخلاقی و اگزیتنسلی قرآن (۴)

منبع: سایت دین‌آنلاین، روز شنبه، مورخ: ۹۹/۸/۲۴

این نوبت جلسه چهارم از سلسله جلسات مضامین اخلاقی و اگزیتنسلی قرآنی است که در ماه رمضان توفیق برگزاری آن را پیدا کرده‌ام.

به تفصیل در باب تلقی انسانی و به نوعی انسانشناسی قرآن و پیامبرشناسی قرآن در نوبت گذشته به تفصیل سخن گفتم. با استشهاد به آیاتی از سوره اسرا و همچنین سوره یوسف. توضیح دادم که در متن محوری اعتقادی ما مسلمانان چه انتظاراتی از انسان مدنظر قرار گرفته است. چنانکه خداوند آورده است.

همچنین پیامبر(ص) را باید چگونه شناخت؟ از عتابهایی که به پیامبر(ص) در قرآن شده ذکر کردم. توضیح داده شد که تکلیف فوق طاقت نباید کرد که: **لَا يَكْفِيُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا**. ما نباید انتظار داشته باشیم که از آدیان تکلیفی فوق طاقتشان بخواهیم.

ماجرای حجاب

دوست عزیز در بخش پرسش و پاسخ از سوره احزاب نکاتی را طرح کردند. من وعده کردم که در ابتدای بحث امروزمان به آن بپردازم و توضیحاتی راجع به قصه زید و زینب بگویم. البته در آیه نام زینب نیامده است. اما در باب پسرخوانده پیامبر(ص) سخن گفته شده است. توضیحاتی ذکر می‌کنم و بعد از آن می‌روم به سر وقت ادامه بحثمان.

اجازه بدهید آیه را از سوره احزاب بخوانم. یا آیاتی که از این دست است. می‌دانید که سوره احزاب معطوف به قصه زنان پیامبر است. در باب آن بسیار سخن رفته است. اتفاقاً روزگاری که در حال نوشتن مقالاتی در مورد مسئله حجاب بودم، به این سوره و سوره نور خیلی مراجعه کردم و آیات متعددی از آن را مدنظر قرار دادم. در پرانتز عرض کنم که در کل این دو سوره هم دو آیه چنانکه دیگران هم آورده‌اند، من هم در تحقیقات و تتبعات خودم دیده‌ام دو آیه هست که مستقیماً راجع به مسئله حجاب سخن گفته است و نه بیشتر.

یکی در سوره احزاب است و یکی در سوره نور. از عفت و از غضب بصر سخن رفته است. از اینکه مردان و زنان هر دو عفت پیشه کنند. اما اینکه مشخصاً در باب حجاب آن هم جلایب سخن گفته شده، بحث مبسوطی است و بیرون از بحث ماست.

یکی هم در سوره نور در باب زینت سخن رفته است. گفته می‌شود بهتر است آن زینت پوشیده شود.

این را گفتم چون یادم هست در همان ایام هم عده‌ای برای من می‌نوشتند که ما فکر می‌کردیم خیلی بیش از اینها از قصه حجاب در قرآن سخن رفته است! و پاسخ من هم منفی بود. یعنی خودم هم حقیقتش قبل از اینکه آن مطالعات را آغاز کنم، تفاسیر را ببینم و بحثهای اخلاقی، فلسفی و الاهیاتی در این باب انجام دهم، با آنچه که پس از آن نتیجه گرفتم، فرق می‌کرد. اما به هر حال قصه از این قرار است.

آن آیه هم آیه ۵۹ سوره احزاب است. این را فقط ذکر می‌کنم و از آن درمی‌گذریم.
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ۖ ذٰلِكَ اذْنٰى ۗ اَنْ
يَعْرِفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ ۗ وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا

این آیه ۵۹ سوره نساء است که محل بحث قرآن پژوهان و متکلمان و مفسران هم واقع شده است. آیه ۳۱ یا ۳۰ سوره نور که این دو آیه مشخصاً به این قصه پرداخته‌اند و من معنا می‌کنم. ای پیامبر به زنان و دخترانت و به زنان مؤمن بگو، که پوششهای خود را بر خود فروتر بگیرند. يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ۖ اینکے حالا جلابیب به چه معنا بکار می‌رود؟ جناب ترکاشوند در تحقیقات تاریخی‌ای که کرده‌اند گفته‌اند چیزی شبیه به دستار، یعنی مقنعه. آنهم نه مقنعه‌ای که ساتر یعنی پوشاننده همه مو باشد. بعد توضیحی هم در ادامه داده است. تعبیرش هم جالب است. با آراء مرحوم آقای قابل و برخی از اسلام‌شناسان اهل سنت که من آثارشان را دیده‌ام و به دقت خوانده‌ام کاملاً در تناسب و تلائم است: ذٰلِكَ اذْنٰى ۗ اَنْ يَعْرِفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ ۗ وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا
برای اینکه شناخته نشوند و مورد آزار قرار نگیرند، این به احتیاط نزدیکتر است و خدا آمرزنده و مهربان است.

باری! این را می‌گویم چون بحث سوره احزاب است. حالا به هر حال ما در باب قرآن سخن می‌گوییم و مضامین اخلاقی و انسانی آن. این تعبیر که برای جلوگیری از شناخته شدن و مورد آزار قرار گرفتن توصیه شده است، این همان توضیحی است که مرحوم قابل و پاره‌ای از اسلام‌شناسان هم داده‌اند.

مسئله حجاب، قصه هویتی بوده است. و الا در آن روزگار جاهلی، در مدینه کنیزکان نیمه برهنه که متعلق به بلاد دیگری هم بوده‌اند، می‌گشتند. اگر قصه، قصه اطفای شهوت مردان بود، فروخفتن و فرو نشانیدن شهوت مردان، خوب چرا ایشان در جامعه و در شهر مدینه رفت و آمد می‌کردند؟ قصه، قصه تفاوت میان زنان حرّه و زنان غیرحرّه بود. این را در آثار نصر حامد ابوزید و صبحی صالح من دیده‌ام. توضیح داده‌اند. برای اینکه زنان حرّه از زنان غیرحرّه تشخیص داده بشوند. چون

زنان غیرحرّه که یعنی برده بودند، کنیز بودند، حکمی داشتند. ظاهراً بعضی از گلایه‌ها و شکایتها مبنی بر دست درازی به زنان حره‌ای که آزاد بودند و کنیز نبودند، به پیامبر رسیده بود. به هر حال در دل این سیاق بوده است که این آیه را یک امر هویتی برای تشخیص و تفکیک زنان حره از زنان غیرحره توضیح داده است. البته تعبیر زنان حره و غیر حره در آیه نیامده است.

ذَلِكَ أَدْنَىٰ ۖ أَنْ يَعْرِفَنَ فَلَا يُؤَدِّينَ که مورد شناخت واقع شوند و مورد اذیت و آزار قرار نگیرند. این با آن حکایت تاریخی که این اسلامشناسان نقل کرده‌اند، تناسب دارد. اینکه در واقع اینجا سخن از حجاب است به مثابه یک امر هویتی برای تشخیص و تفکیک زنان حره از غیر حره. بعد در باب اینکه حالا جلایب چه است؟ من دیگر بیش از این سخن نمی‌گویم و اطلاعات روشن در کتاب «حجاب در ترازو» اگر عزیزان مایل باشند، میتوانند تفصیل رای من را ببینند. و توضیحاتی داده‌ام. یکی از آن مقالات چهارگانه که حجاب در ترازوی قرآن است، اگر اشتباه نکنم، از حجاب در ترازوی اخلاق آغاز شده و بعد هم در مقاله آخر بحثهای قرآنی اش از منظر خودم پرداخته‌ام. باری این تنها آیه‌ای در سوره احزاب است که به این قصه پرداخته است.

قصه زید و زینب

اما قصه پسر خوانده پیامبر(ص) زید که نام او مشخصاً در قرآن رفته است و چندین بار گفته‌ام نام زینب که در قرآن نیامده است. من آیه را می‌خوانم. آیه سی و هفتم. حالا پیشتر هم راجع به اینکه اگر فرستاده خداوند به کاری فرمان بدهد باید از آن تبعیت بکنند هم ذکر شده است:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا باید تبعیت کرد از آنچه که خداوند و فرستاده او آورده است. اگر کسی نافرمانی کند دچار گمراهی شده است. این آیه سی و ششم است. بعد در باب زید در ادامه در آیه بلند سی و هفتم مشخصاً اسم ایشان آمده است.

می‌گوید که: وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ۗ فَلَمَّا قَضَىٰ ۖ زَيْدٌ

به اختصار معنا و ترجمه کنم. آنگاه به کسی که خدا به او نعمت ارزانی داشته بود و تو نیز به او نعمت داده بودی، می‌گفتی همسرت را پیش خود نگاهدار و از خدا پروا بدار و آنچه را که خدا آشکارکننده آن بود در دل خود نهان میکردی و آن گاه از مردم می‌ترسیدی.

وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ۗ فَلَمَّا قَضَىٰ ۖ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا ۗ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا

و چون زید از آن زن کام برگرفت یا به تعبیری از او متارکه کرد، او را به نکاح تو درآوردیم: فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا تا در آینده در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخوانده شان چون آنان را طلاق بدهند، گناهی نباشد و فرمان خدا صورت اجرا می‌پذیرد و كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا.

این آیه به تفصیل محل بحث متکلمان مستشرقان واقع شده است. بدان نحوی که دوستان پرسش هم کردند. البته سوالشان صبغه پرسشی داشت. اما خیلها فراتر از این رفته‌اند و من در آثار مستشرقان دیده‌ام که از در انکار درآمده‌اند و همین را به مثابه مستمسکی گرفته‌اند که ببینید پیامبر اسلام چه کرده است؟!

من یادم است در دانشگاه مک مستر چند سال پیش کورس introduction to Islamic درس می‌دادم و کتابی هم تحت همین نام بود. نویسنده آن «فردریک دنین» که از اسلام‌شناسان معتبر است و نگاه جامع‌الاطراف منصفانه‌ای دارد، به مصر هم سفر کرده بود. این کتاب، کتاب اصلی من بود که درس می‌دادم.

باری یادم است که آنجا به قصه زید که رسیده، خوب سخنان متعددی را نقل کرده بود. متمایل به این بود که اینجا اتفاقی افتاده است و در حالی که زینب هم همسر زید بوده است، پیامبر به او علاقه داشته است. او به این سبب همسرش را ترک گفته است. مطالب متعددی که آورده بود.

باری من اینجا دو نکته را عرض می‌کنم و موضع خودم را ذکر می‌کنم و توضیحاتی از منظر خویش می‌دهم تا برسیم به ادامه بحثمان.

ببینید اولاً فکرکنم انتهای نوبت پیشین هم گفتم الان هم ذکر می‌کنم، چون مقوله مهمی است. اولاً به نظرم ذکر این مطلب خودش حکایت از نوعی صمیمیت می‌کند. می‌شد این را در قرآن نیاورد. این که آنچه را که خدا آشکارکننده آن بود، در دل خود نهان می‌کردی و از مردم می‌ترسیدی و بعد قصه زید که: فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ ببینید راجع به این موضوع خیلی مطالب نوشته شده است. من به پاره‌ای از منابع هم مراجعه کرده‌ام. به لحاظ تاریخی من بر اینها صحه نمی‌گذارم.

اینکه یکبار وقتی که پیامبر(ص) از دم منزل زید رد می‌شد و زینب در منزل بود، پاره‌ای از منابع نوشته‌اند نیمه برهنه می‌شد و پیامبر ایشان را دید و رفت. بعد زید آمد و بعد پیغمبر و درباره مسائل خودشان سخن گفتند. برخی منابع می‌گویند اصلاً خود زید و زینب باهم مسئله داشته‌اند. رابطه‌شان پرتلاطم شده بود و بعد از آن قضیه که نهایتاً اگر از هم جدا شدند، میخواستند از هم جدا بشوند. بعد از آن پیامبر(ص) به ازدواج زینب در آمد. اینها همه مطالبی است که در پاره‌ای از مقالات که من در این باب خوانده‌ام و احیاناً در تفاسیر آمده است، من صرفاً نقل می‌کنم و توضیح می‌دهم.

مطابق با قولی که در چند منبع دیده‌ام و معقول است به آن قصه سنت هم به آنچه که پرسیده بودند هم می‌رسد. می‌شد اینطور هم گفت که بله زید پسر خوانده پیامبر(ص) هم بوده است. این درست، و صراحتی در قرآن نیست که چه رفته است میان زید و زینب. و پس از جدا شدن، به عقد پیامبر (ص) در آمده.

دیدید در همین حد آیه به ما می‌گوید. اما این میزان می‌توان گمانه زنی کرد که وقتی زید با زینب اختلافاتی پیدا کرده است؛ در دل پیامبر چه می‌گذشته است. در اینجا اشاراتی نرفته است. می‌شود این را فهمید که وقتی که زید از زینب جدا شد، به تفسیر قرآن زینب را به نکاح تو در آوردیم.

یک توضیح دیگری هم خانم فاطمه مرنیسی داده است که کاملاً power base این را تبیین کرده است. جالب است که بشنوید؛ ایشان از اسلام‌شناسانی است که آثار متعددی نوشته است. یکی دو اثرش هم تا جایی که من می‌دانیم به فارسی منتشر شده است و دیگر آثار را نمی‌دانم. او در اینجا کاملاً تبیین سوشیوپلتیکال می‌کند.

می‌گوید و در واقع پیامبر(ص) نمی‌خواست جانشینی داشته باشد و زید که پسرخوانده او بود بتواند بعد از ایشان حکمرانی کند. نوشته‌اند که خوب به این مسئله توجه داشته و مترصد این بوده‌اند که پس از فتح مکه و اتفاقاتی که رخ داد چه وقایعی رخ داد.

به همین خاطر است که این رسم را که یکی از رسوم جا افتاده آنجا بود پیامبر(ص) نقض کرد. یعنی وقتی که زینب همسر پسرخوانده او، از زید جدا شد، با او ازدواج کرد. این یکی از آن سنتهایی بود در میان اعراب. با این کار، البته شکسته شد. این یک power base analysis بود که در واقع پیامبر نگاهی به آینده امت داشت و به این کار مبادرت ورزید. در قرآن این آیه گفته شده:

زَوْجِنَاكِهَا لِكِي لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ

درست است که راه را بر ازدواج مؤمنان با زنان پسرخوانده شان وقتی که آنها را طلاق بگویند، گشود؛- این درست است که این سنت شکسته شد- اما در عین حال پیامبر(ص) نگاه میان مدت و بلند مدتی هم به وضعیت جامعه خود پس از وفاتش داشت. اگر مایل بودید تفسیر این رأی را در آثار خانم فاطمه مرنیسی می‌توانید ببینید.

ایشان کلاً تحلیلش راجع به تحولات صدر اسلام در همچین دیسکورسی است. خیلی توضیح سوشیوپلتیکال و مبتنی بر قدرت می‌دهد که البته در جای خود قابل تأمل است. به نظر من از مختصات و مقتضیات آیین اسلام است. به این دلیل که با حکومت گره خورد و پیامبر(ص) سالهایی که حکومت کردند، علاوه بر اینکه پیامبر بودند در دوران مدنی ایشان جامعه را حکمرانی می‌کرد. البته ما آیاتی در باب حکومت دینی یا مشروعیت حکومت دینی هم در قرآن نداریم. این به هر حال بخشی از زندگی پیامبر(ص) بود. دوران مدنی مصادف شد با حکمرانی ایشان در شهر مدینه. پس از اینکه از

می‌پرستیدند POLYTHEIST بودند، اما پیامبر وقتی که آمد از الله سخن گفت. کوشید توضیح دهد که همان مفهوم پرستش را داشته باشید.

پرستش یک امر قدسی، اما نه POLYTHEISM بلکه MONOTHEISM یعنی خدای واحد را پرستید. اینکه در سوره توحید هم که در نماز می‌خوانیم به صراحت آمده است: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿١﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿٢﴾ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿٣﴾ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿٤﴾

خوب آن آیه انتهایی که پیشتر هم عرض کردم در جهت تخالف با آموزه‌های مسیحیت است و نقض و نقد تثلیث یا اینکه خداوند فرزندی دارد که از آموزه‌های ارتودوکس مسیحیت است؛ این درجای خود. اما وحدانیت خدا هم که بر آن تأکید رفته است، باز به نوعی در پیچیدن با POLYTHEISM است. این امور در آن روزگار در جامعه عربستان جاری و ساری بود. خدایگان را می‌پرستیدند. چندین خدا وجود داشت و پیامبر جهت و نظر مخاطبان خود را به اینکه خدای واحد را پرستید، معطوف کرد.

بعدها عرفا و فیلسوفان در باب واحدیت و احدیت خداوند سخنان مبسوطی گفته‌اند، اینها دیگر باز به نحو طبیعی و از اقتضائات بسط و نشر یک مکتب در گذر تاریخ است. وقتی که مکتب جدیدی سربرآورد، همراه آن متکلمان، مفسران و عارفانی سربرآوردند. اما آن تعبیر وحدانیت را می‌خواهم بگویم. توجه داشته باشید، این هم یکی از نقض سنتهای آن روزگار بوده است. یا مضمون دیگری که به هر حال محل بحث هم واقع شده است و در سوره نساء هم آمده است، تعبیر تعدد زوجات است.

یادمان باشد که این را باز جهت فهم بهتر زمینه و زمانه پیدایی آن آیات ذکر می‌کنم که پیش از پیامبر یکی از آن سنی که جاری بود، این بود که زن گرفتن و همسر اختیار کردن به ۵ و ۶ و ۷ ختم نمی‌شد. بیش از این بود، ایشان از این طرف قید نهاد، که می‌توانید تعدد زوجات داشته باشید به شرطی که عدالت میان آنها برقرار شود. یادمان هست، باز در سیاق دیگری در باب اینکه روزگار کنونی این آیه را چگونه می‌شود فهمید و لوازم آن و اینکه ما چگونه ما مخاطب آن واقع می‌شویم، به تفصیل سخن گفتم.

اگر اشتباه نکنم در یکی از مقالاتم هم در پانوشته‌هایش به سوره نساء اشاره کردم. باری اینهم یکی از آن سنتهایی بود که پیامبر نقض کرد و به هر حال از اقتضائات درافتادن یک گفتمان جدید است.

حالا در باب زید و زینب و آیه سوره احزاب را دیدیم، قصه زنده به گور کردن دختران را، پرستش خدای واحد، تعدد زوجات را هم ببینید که از سنتهایی بود که با ظهور پیامبر منسوخ شد. در آیه بعد آیه ۳۸ هم همین را توضیح داده در باب این سنت که: مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ ۗ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا

بر پیامبر (ص) هر آنچه که خداوند فرض گردانیده، گناهی نیست. این سنت خدا است که از دیرباز از میان گذشتگان محبوب بوده و فرمان خداوند همواره به اندازه مقرر و متناسب با توانایی اوست. اشاره به سنت الهی که کلاً مقوله مهمی است. قصه سنت اینکه بر پیامبر در آنچه خداوند برای او فرض گردانیده گناهی نیست. یعنی اگر در احوال پیامبر و کارهایی که او می‌کند سخنی برود این یک سنت الهی است و پیش از این هم بوده است.

تعبیر سنت را که اینجا به کار رفته است، نگاه می‌کردم. اتفاقاً در سوره اسرا هم به کار رفته است. شما می‌توانید مسامحتاً سنت را مناسب با روابط و قوانینی که در هستی جاری و ساری است در نظر بگیرید. خداوند چند بار تعبیر سنن الهی را در قرآن آورده است. شبیه به آنچه وقتی که از سنتی سخن می‌رود که در میان انسانها جاری و ساری است. اما برای اینکه تلقی موثقتی از سنت داشته باشیم، شما قوانین طبیعت را هم در نظر بگیرید. بالأخره اینها هم قوانین تخطی ناپذیرند، که در هستی جاری و ساری هستند. این قوانین هم کارخودشان را می‌کنند.

از برابری زاویه تابش و بازتابش گرفته تا قانون جاذبه و کثیری از این قوانین که به تعبیر فیلسوفان *laws of nature* یا قوانین طبیعت یاد می‌کنند. این در باب طبیعت است. اینجا هم خداوند در باب سننی یاد می‌کند که از دیرباز در میان گذشتگان جاری بوده است. سنتهایی که او وضع کرده است. به هر حال من توضیح را راجع به قصه زید آوردم. حالا باز نکته ای بود دوستان در انتها در بخش پرسش و پاسخ بفرمایند. تکرار نمیکنم. چند تبیین برای این قصه داشتم. هم در مقام فهم‌مان و هم اینکه اقتضائات یک گفتمان تازه که در می‌افتد چیست؟

در باب سنت و سنن الهی اتفاقاً در همین سوره احزاب من یادداشت کرده‌ام. در آیه ۶۲ هم این تعبیر است که: *سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ ۖ وَكَانَ تَجْدِ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا*

که در باب و درباره کسانی که پیشتر بوده اند همین سنت خدا وجود دارد. حالا هر سنتی که در آیات پیشین آمده، بر آن تاکید می‌رود و در سنت خدا هرگز تغییری ایجاد نخواهد شد: *وَكُنْ تَجْدِ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا* این را خواستم ذکر کنم تا راجع به سننی که خداوند میگوید جاری بوده و جاری خواهد بود، توضیح دهم. هر پیامبری که می‌آید و مشخصاً در باب پیامبر اسلام برخی از قوانین یا برخی از اموری که در جامعه جاری و ساری بوده است، آنها را نقض می‌کند. مثلاً وقتی در اواخر قرن هیجدهم انقلاب فرانسه پیروز شد، نظام پادشاهی برافتاد، پاره‌ای از سنن نقض شد. این بخش را هم باید در نظر گرفت که به هر حال درافتادن یا درانداخته شدن گفتمان تازه‌ای در مدینه و پیش از این در مکه اقتضائاتی داشته است.

در عین حال خداوند می‌گوید من سنن تخطی ناپذیری هم در هستی دارم. یا همان قوانین هستی و در عالم انسانی. اما این را هم توجه داشته باشیم و این قصه قابل فهم است هم می‌شود توضیح

سوشیوپولیتیکال آن را مد نظر قرار داد؛ و هم اینکه پاره‌ای از قوانین یا آنچه که به عادات و رسوم موسوم است. وقتی پیامبر(ص) ظهور کرد آنها را تغییر داد. این هم یکی از آنها بوده است و در جوامع اسلامی هم البته تثبیت شده است. و در عین حال هر گفتمان و دیسکورس تازه‌ای که سر برمی‌آورد، اقتضائات خودش را دارد. اینها را ذکر کردم جهت فهم بهتر آن مضمون و توضیح اینکه به هر حال باز هم تأکید می‌کنم ذکر اینها در قرآن قابل تأمل است. به مصداق تُعَرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَصْدَادِهَا، ما اینچنین پیامبرشناسی مان هم خیلی تقویت می‌شود.

در باب مسیح هم در یکی از جلسات اشاره کردم، هیچ یک از این امور را ندارد. نه ایشان همسری اختیار کرد، نه مدینه و نه حکومت را ساماندهی کرد؛ نه وارد جنگ شد، هیچکدام از اینها نبود. این یک نوع پیامبری است. یک سبک از پیامبری است. همانطور که در اناجیل آمده است در باب موسی هم شما در عهد عتیق می‌خوانید. من توفیق داشته‌ام بخشهایی زیادی از اسفار خمسه را، قریب به هشتاد- نود درصد آن را خوانده‌ام. اسفار خمسه از سفر آفرینش بگیریید تا سفر خروج و نهایتاً سفر تثبیه.

به قلم نیکوی «پیروز سیار» به فارسی برگردانده شده؛ ترجمه محققانه و متبعاانه‌ای است. شما آنجا با تصویری از یَهُوَه، خدای یهودیان و قوم بنی اسرائیل مواجه می‌شوید و به پیامبران پیشین اشاره شده است. در یکی از این جلسات به ده فرمان هم اشاره کرده‌ام و نهایتاً نوعی از پیامبری فی‌المثل رابطه موسی و هارون را ذکر می‌کند و کاهنان یهودی که ذکرشان در عهد عتیق رفته است. حتی در باب موسی و در باب وفات حضرت موسی هم در سفر تثبیه، آخرین سفر تعبیری آمده است.

باری این یک جور **Prophethood** است یعنی پیامبری عیسی(ع) یک نوع پیامبری به روایت انجیل و پیامبری پیامبر اسلام که قرآن روایت و قرائت دیگری از پیامبری است. من اگر بخواهیم از تعبیر ویتگنشتاین استفاده کنم، مفهوم مهم «شباهت خانوادگی» او در باب مفهومی مثل **Prophethood** هم جاری و ساری است. ما این را در باب لیبرالیزم و دموکراسی و کثیری از مفاهیمی که بر ساخت اجتماعی هستند، میتوانیم بگوییم. اینها مفهومی نیستند که به تعبیر قدمای ما، یک کلی باشند که واحدالمصداق باشند و یک مصداق داشته باشند. بلکه با تنوع و تکثری مواجهی. این البته یک بحث فلسفی و دلالت‌شناختی است. خواستم این را تطبیق بدهم به بحث کلی ما که این یک نوع از پیامبری است. یعنی پیامبری‌ای که با محمدبن عبدالله و آیین اسلام و مصحف ما که قرآن باشد، شناخته میشود و درباره او در قرآن در سوره احزاب اینچنین سخن رفته است. **Tribal culture** فرهنگ قبیله‌ای ریش کرده است. هم در زندگی پیامبر و هم در قرآن هم جهانشناسی قدما. همه اینها آمده است و روی هم **Prophethood** پیامبری به روایت محمدبن

عبدالله را رقم زده است. همانطور که اناجیل چهارگانه پیامبری به روایت عیسی بن مریم را می گوید و اسفارخمسسه پیامبری موسی بن عمران، حضرت موسی را.

باری همه اینها روی هم به ما می گوید که باید کل دیسکورس و کانتکست را در نظر گرفت و به نظرم انس بیشتر با قرآن و اتفاقات و آیات را در سیاق آنها رصدکردن و مدنظر قراردادن و رسیدن به یک نگاه جامع الاطرافی در این میان رهگشاست.

اجازه بدهید از این بحث بگذریم که البته ذکرش مفید بود. به هر حال به پاره‌ای از آیات سوره احزاب هم پرداختیم. برویم و از همان آیه‌ای که در سوره اسراء است، عرایضم را ادامه دهم.

آیه: وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ ۖ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ ۖ وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٧٢﴾ هر که در این دنیا کور باشد در آخرت هم کور و گمراهتر خواهد بود. یادم هست اشاره‌ای به زمان کوری هم کردم. توضیحی که ساراماگو داده است در باب یک نوع کوری است که توضیحاتش را ذکر کردم. برخی گفته‌اند که این کتاب متضمن انتقاداتی به مدرنیته و مدرنیزاسیون است.

باری هر چه که هست، کوری جسمانی و از دست رفتن بینایی متعارف ما، به این شکل که فرد همه چیز را سیاه می‌بیند یا نمی‌بیند. این کوری ظاهری است. شاید با نوعی سفیدی هم همراه باشد. اما کوری دیگری وجود دارد که آن کوری باطنی است. کوری‌ای که فرد صفای باطنی در خود نمی‌بیند. سرمایه گذاری عرفا بر روی این آیه را اشاره کردم. برای من هم در جای خود دل انگیز بوده است. چون توضیح می‌دهد که تو اگر در خودت صفایی نمی‌بینی، لطفی نمی‌بینی، آرامش و طمأنینه‌ای را احساس نمی‌کنی، بدان و مدّ نظر قرار بده که در آن سو هم کور برانگیخته خواهی شد. در آخرت هم کور خواهی بود.

اشاره کردم این چه بسا نکته‌ای باشد برای من و شما که خودمان را در این ترازو توزین کنیم. وقتی خود را رصد می‌کنیم، ببینیم آیا نصیبی از احوال خوش باطنی و معنوی در این دنیا برده‌ایم؟ آیا اینچنین است که می‌توانیم از نوعی تجربه‌های کبوترانه در حد خودمان سهمی داشته باشیم یا نه؟ خیلی سفت و سختیم؛ یا اگر هم تیره نیستیم به هر حال خیلی احوال وجودیمان یکسان است. آن غزل مشهور مولانا را خاطرتان هست؟

من غلام قمرم غیر قمر هیچ مگو
پیش من جز سخن شهد و شکر هیچ مگو
سخن رنج مگو جز سخن گنج مگو
ور از این بیخبری رنج مبر هیچ مگو
دوش دیوانه شدم عشق مرا دید و بگفت
آمدم نعره مزن پرده مدر هیچ مگو

گفتم ای عشق من از چیز دگر میترسم
گفت آن چیز دگر نیست دگر هیچ مگو

تا انتهای غزل مرادم این ابیات است:

ای نشسته تو در این خانه پرنقش و خیال
خیز از این خانه برو رخت ببر هیچ مگو
گفتم این چیست بگو زیر و زبر خواهم شد
گفت میباش چنین زیر و زبر هیچ مگو
گفتم ای دل پدري کن نه که این وصف خداست
گفت این هست ولی جان پدر هیچ مگو

این قصه زیر و زبر شدن که اینجا مولوی از آن سخن گفته، معطوف است به زیر و زبر شدنِ وجودی و اگزیتنسلیل. این یکی از اوصاف باطنهای حساس و زنده است. باطنهایی که به تعبیری که در قرآن در این آیه آمده است، کور نیستند؛ زیر و زبر میشوند.

یک لحظه داغم میکشی یک دم به باغم میکشی
پیش چراغم میکشی تا واشود چشمان من
هفت آسمان را بر درم، وز هفت دریا بگذرم
چون دلبرانه بنگری در جان سرگردان من
دزدیده چون جان می روی اندر میان جان من
سرو خرامان منی ای رونق بستان من

این مضامین همه از تجربه‌ها و تلاطمهای ژرف درونی حکایت می‌کند. چه قبضش چه بسطش؛ چه داغش چه باغش؛ چه زیرش چه زبرش. همه اینها از نوعی تلاطم و تجربه سخن می‌گوید که مدلولش این است که حساسیت برقرار است و شخص کوری را تجربه نکرده است و با آن فرسنگها فاصله دارد.

به همین سبب اینجا تاکید شده است که اگر کسی در این دنیا کور است، یعنی حساسیتهای باطنی خودش را از دست داده است و صفایی در درون خودش نمی‌بیند و تغییر احوال را در خودش احساس نمی‌کند، تبدیل مزاج را نمی‌چشد و نمی‌بیند، دچار قبض نمی‌شود، دچار بسط نمی‌شود، باید گریبان خودش را بگیرد، باید به سروقت خودش برود.

تو اگر در تپش باغ خدا را دیدی همت کن / و بگو ماهیها حوضشان بی آب است / باد می‌رفت به سروقت چنار / من به سروقت خدا می‌رفتم.

سپهری با لطافت و زیبایی از «به سروقت چنار رفتن باد»، سخن می‌گوید. اینکه من هم به سروقت خدا می‌رفتم. بر همین سیاق، میخواهم بگویم من و شما هم باید به سروقت سیاق خودمان برویم و احوال درونیمان را رصد کنیم و ببینیم آیا نغمه‌های خوشی در روان ما می‌وزد؟ تلاطمهایی داریم یا نداریم؟ که اگر نداریم گریبان خویش را باید بگیریم و بند از بند و تار از پود خویشتن بگشاییم و خودکاو و خودپالایی پیشه کنیم.

این از نکاتی است که می‌شود از آن آیه استفاده کرد و به توضیحی که در جلسه اول آوردم اقتضای روش پدیدارشناسی این است که خود را مخاطب آیه در روزگار کنونی قرارداد. من هم اینچنین هم آیه را می‌فهمم و از این منظر در مقام مخاطب آن واقع شدن برمی‌آیم. آیه را یکبار دیگر می‌خوانم و از آن درمی‌گذریم: وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ ۖ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ ۖ وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٧٢﴾

خوب چون بحث از امور اگزستنسیل و رصدکردن جریانات درون شد، بگذارید به یک آیه دیگری هم در سوره اسرا اشاره کنم و پاره‌ای نکات را راجع به آن ذکر کنم. فکر می‌کنم با توضیحاتی که در باب این آیه می‌دهم و یک آیه دیگر، وقت امروز ما به اتمام می‌رسد. آیه آخر را که یادداشت کرده‌ام، ان شاء الله می‌ماند برای نوبت آتی. این آیه معطوف به تهجد و شب زنده داری است.

در باب تَهَجُّد و شب زنده داری

آیه ۷۹ سوره اسراء، است. البته در جزء ۲۹ و ۳۰ قرآن از این دست آیات دیده‌ایم: قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا^۲

از این دسته آیات کوتاه و لطیف در میان آیات مکی هست که پیامبر را به شب زنده داری دعوت می‌کند. در جای خودش توفیق بحث از آنها را داشته‌ام. بگذارید اشاره‌ای کنم به آیه و نکاتی را از منظری که به کار امروز ما می‌آید یا به تعبیری من و شما را مخاطب این آیه قرار می‌دهد درباره اش سخن بگوییم.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴿٧٩﴾

پاسی از شب را زنده داری کن و زنده بدار تا برای تو به منزله نافلة‌ای باشد. باشد که خداوند تو را به مقامی ستوده و محمود برساند: عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا

من در باب شب زنده داری و آثار و برکاتی که این امر دارد، میخواهم سخن بگویم و اشارتی به حافظ شیرین سخنمان هم بکنم. اینکه اساساً شب زنده داری کردن به هر میزانی، مرادم نفسِ شب را تجربه کردن و بیدار بودن است. و لو برای دقایقی. به قصه خواندن نماز و مضامینی از این دست الان کاری ندارم-

اولاً برخی از نویسندگان بزرگ کارهای خودشان را شبها نوشته‌اند. از سکوت شب استفاده کرده‌اند. تفاوت بین شب با روز این است که از قیل و قالهای روز در آن خبری نیست و شخص می‌تواند معطوف به خودش باشد. هرچند شبکه‌های اجتماعی این مجال را هم از ما گرفته است. یعنی فرد بیست و چهار ساعت می‌تواند معطوف به دیگران باشد و با خودش خلوت نکند. اما آنچه که در این آیه مراد است و چه من از تجربه کردن شب مراد می‌کنم این است که دقایقی، لحظاتی فرد با خود خلوت کند. این مجال در شب بسی فراهمتر است. چون دیگران خوابیده‌اند، سر و صدا و قیل و قالی نیست و مجالی است برای اینکه فرد با خودش مواجه شود.

این قصه با خود مواجه شدن و به سروقت خود رفتن مجال بهتری است. من یادم است روزگاری که انگلستان تحصیل می‌کردم این عادت در من ماند و تا روزگار کنونی هم کم و بیش ادامه دارد. یادم است که رساله دکترایم در فلسفه تحلیلی که مینویشتم، بخش زیادی از آن را شبها نوشتم. برای بدنم این یک عادت شد. من نمیگویم عادت خوبی است که از ساعت ۱۰ و ۱۱ شب که دیگران می‌خوابند تا ۶ صبح بیدار بمانی، کار و بار هم اقتضائاتی دارد. من آن موقع دانشجوی بودم و می‌توانستم این کار را بکنم و بعدش ۶ صبح می‌خوابیدم تا ۱۰ و ۱۱ صبح. ولی آن سکوت شب را یادم است. آن موقع خوشبختانه هنوز شبکه‌های اجتماعی جز ایمیل نبود. به هر حال شبکه‌های تلویزیونی بود. اما کاملاً یادم است که در دل سکوت شب چه استفاده‌ای می‌کردم و می‌نوشتم و از آن فضا استفاده می‌کردم. خاطرات خوشش با من همچنان مانده است.

حالا سخن بر سر نفسِ این امر است که فرد، شب را بچشد. یعنی شبی که از جنس خلوت‌گزینی است. مجال بیشتری برای مواجه شدن با خود است. مثل اینکه لیوانی از ماسه یا شن را در دست بگیری و تکان بدهی، شن و ماسه هم تکان می‌خورد ولی وقتی یک گوشه‌ای آن را می‌گذاری، شن و ماسه رسوب می‌کند. و بخش بالای لیوان زلال می‌شود. شبها هم همین اتفاق می‌افتد. حالا ایام کرونا است و ما بیشتر ایام در خانه‌ایم. اگر به روزگار پیشاکرونايي فکر کنید و روزگار پساکرونايي که ان شاءالله در اولین فرصت در برسد و دوباره از منزل بیرون برویم و درگیر اشتغالات عدیده‌ای شویم. بانک رفتن، با همکار یا رئیس سر فلان موضوعی بحث کردن، به فکر وام مسکن بودن، با فلان دوست صحبت کردن، پروژه را به موقع تحویل دادن یا درس دادن، یا اگر دندانپزشکی مراقب مریضها بودن. انواع شغلهایی که می‌دانید و این قیل و قالهایی که گریزی هم از آن نیست. خوب ذهن

معطوف بدانهاست، اما شب هنگام این مجال فراهم می‌شود که فرد پاسی از شب را زنده بدارد: وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴿٧٩﴾

می‌شود گمانه زنی کرد که حافظ شیرین سخن ما چنانچه خودش گفته است قدر این سحرها را می‌دانسته است. یا نیمه شبان را یا تجربه‌های کبوترانه و اگزوستنسلیل نابی در این اوقات برایش رخداده است:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند
بیخود از شعشه پرتوی ذاتم کردند
باده از جام تجلی صفاتم دادند

در پرانتز عرض کنم این جزء معدود غزلهای حافظ است که به تعبیر من متعلق به دوران حافظ متقدم است که از اصطلاحات عرفانی بهره برده است. ما بعداً این را نمی‌بینیم. بیخود از شعشه پرتوی ذاتم کردند

این تعابیر «بیخود» و «ذات» و اینها بعداً در شعرهای حافظ دیده نمی‌شود. باری آن دوش همین است. در برخی دیگر از غزلیاتش هم شما می‌بینید که غزل با دوش آغاز می‌شود. این دوش نه به معنای دیشب یعنی سر شب ۷ شب ۸ شب ۹ شب، نه یعنی همین نیمه شبان یا مدت زمانی که از شب تا سحرگاهان باقی است. آنجا بوده که شور آن شعر شکفته می‌شده و پاره‌ای از آن اشعار بر زبان او جاری می‌گشته است:

دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود
تا کجا باز دل غمزده‌ای سوخته بود
گرچه می‌گفت که زارت بکشم می‌دیدم
که نهانش نظری با من دلسوخته بود

غزل دیگری از حافظ تعبیر دوش را که اینجا به کار برده است، قاعدتاً معطوف به همین تجربه‌های ناب و کبوترانه است. وقتی که بر خلاف آمد عادت، عمل می‌کند و می‌تواند در دل شب از سیاهی و سکوت شب استفاده کند. سیاهی و سکوت را با عنایت به کار می‌برم که هر دوی آنها خلاف آمد روشنایی و قیل و قالست که ما در طول روز تجربه می‌کنیم. دیده‌اید وقتی آخر شب در حیات می‌نشینیم یا به کوچه می‌رویم و به آسمان که نگاه می‌کنیم به تعبیر آن نویسنده فضای میان این

ستاره‌ها نظر کردن در جای خود حیرت انگیز است. مجالی فراهم می‌کند که ما به خود نظر کنیم و از به سر بردن با خود لذت ببریم.

این نکته‌ای است که در آن آیه بحث از کوری بود. من اگر کور نباشم و حساسیتهایی را تجربه کرده باشم از نشستن پیش خود و از به سر بردن با خود و دقایقی را با خویشتن به سر بردن، لذت می‌برم به وجد می‌آیم. اما اگر کور باشم، اصلاً از خودم هم می‌خواهم فرار کنم، چه رسد به اینکه در جایی بنشینم و خلوت گزینی پیشه کنم:

می‌گریزم تا رگم جنبان کند
کی فرار از خویشتن آسان بود
نه به هند است آمن نه در ختن
آنکه خصم اوست سایه خویشتن

البته مولانا به درستی می‌گوید، فرار از خویشتن کار ساده‌ای نیست. آدم مثل سایه اوست که هر جا می‌رود به سراغش می‌آید. اما به هر حال انواع حیل و راهکارهایی هست که من و شما با خودمان خلوت نکنیم:

می‌گریزد از خودی در بین خودی
یا به مستی یا به شغل ای مهتدی

ببینید اینجا مولانا تعبیر «بی خودی» را به معنای مذمومش به کار برده است. می‌گوید: از خودی در بین خودی می‌گریزند. یعنی برای اینکه با خودشان مواجه نشوند یا به مستی، یا به شغلی، یا از طریق مست شدن یا به شغل پناه بردن. خیلی تعبیر جالبی است. خیلی از مواقع این اشتغالات رهن هستند و ما را از مواجه شدن با خود باز می‌دارد و می‌گوید:

داند او خاصیت هر جوهری
در بیان جوهر خود چون خری
گوید از کارم برآوردند خلق
غرق بیکاری است جانش تا به حلق

می‌گوید خیلی از مردم وقت من را می‌گیرند، خیلی اشتغالات زیادی دارند؛ به تعبیر امروزیان سرم شلوغ است. اما چون به دل خودش نمی‌پردازد، چون به سروقت خودش نمی‌رود، از من بررسی‌هایش تا به حلق غرق بیکاری است. برای اینکه با خودش خلوت نمی‌کند یا جرأت یا مجال مواجه شدن با خود را ندارد. به همین سبب هم از منظر مولانا چنین کسی بیکار است. شب زنده داری ولو

برای دقایقی و از سکوت و سیاهی شب استفاده کردن، مجالی است برای مواجه شدن با خود و آرامش درون را تجربه کردن.

به یک آیه دیگر هم اشاره کنم و بیش از این مصدع اوقات عزیزان نشوم. ان شاءالله شرح این آیه بماند برای نوبت آتی اما ذکر می‌کنم، چون مهم است و سویه‌های اگزیزتسنسیل و قرآن شناختی دارد و درک ما را از قرآن موجهتر یا به تعبیر دقیقتر جامع الاطرافتر می‌کند.

می‌گوید که: **وَتُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ۝ وَكَأَيُّ زَيْدٍ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴿٨٢﴾** اخیراً در داخل کشور مصاحبه‌ای از من منتشر شد، تحت عنوان «کفر کرونا و دعای دینداران» این عنوان فرعی را روزنامه نگار انتخاب کرده است با عنوان اصلی: «بگو ماهی‌ها حوضشان بی آب است».

چنانکه از عنوان فرعی‌اش برمی‌آید قصه قصه کرونا است و اینکه در روزگار کنونی در باب استجاب دعا چه می‌شود گفت که این مسئله شر بروز و ظهور کرده است. ما با این موضوع دست به گریبانیم. قصه شفابخشی چه می‌شود؟ استجاب دعا چه می‌شود؟ و مضامینی از این دست. من به همین مناسبت در اوایل این مصاحبه به این آیه قرآن و سوره اسرا اشاره کرده‌ام که ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، **وَتُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ** نازل کرده‌ایم. نازل می‌کنیم ولی برای ستمکاران جز زیان چیزی به همراه ندارد.

من مایلم نوبت آتی درباره قصه شفا و رحمت سخن بگویم و با دوستان در باب آن گمانه زنی کنیم. خصوصاً از این جهت که در اوایلی که بلیه کرونا در گرفته بود، پاره‌ای از روحانیون متأسفانه نمی‌گویم همه‌شان، نه مراجع در این باب سخنی گفتند، نه قاطبه روحانیون، اما پاره‌ای از روحانیون که خوب متأسفانه تریونهایی هم دارند و سخنانشان شنیده میشود، حرم حضرت معصومه (س) را دارالشفا خواندند و از تعطیلی آن پرهیز کردند. البته بعداً به سبب فشارهایی که رسانه‌ها، آوردند و متخصصان بهداشتی گفتند، به درستی حرم تعطیل شد. اما در سخنشان به دارالشفا بودن حرم اشاره کردند و اینکه مؤمنان می‌آیند که دوا و شفای دردهای خودشان را اینجاها بگیرند. آیا این سخن، سخن موجهی است؟ آیا می‌شود آن را بر آیه‌ای نظیر این آیه که خواندم، تطبیق کرد؟

ان شاءالله نوبت آتی به این سؤاها پاسخ خواهم داد. خواستم هم اشاره‌ای بر شفا بودن و اینکه خود پیامبر (ص) هم در قرآن به شفابخش بودن، خوانده است اشاره کنم. **وَتُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ**. قرآن رحمتی است برای مؤمنین و اینکه در باب پیامبر (ص) گفته شده است که **رحمته للعالمین**. اما این امور و ربط و نسبتشان را با اسباب و علل طبیعی چگونه باید فهمید را باید به بحث گذاشت.

فی المثل آنچه که علما می‌گویند، -مرادم علمای تجربی است- و آنچه که از جنس قوانین هستی است، اینها چه نسبتی با هم دارند؟ بماند که ان شاءالله نوبت آتی ذکر می‌کنم. چون در باب شفا و شفایی که صبغه اگزیتنسیل دارد و نسبت آن با شفا به معنای متعارف که عبارت است از صحت و سلامتی پس از بیماری جسمی، درباره اینها خوب است که با یکدیگر گفتگو کنیم. آیه‌ای که خواندم را در کانتکس قرار بدهیم و توضیحات تکمیلی که احیاناً از این سنخ رهنی‌هایی صورت می‌گیرد و برخی مکانهای مقدس، یعنی زیارتگاهها را دارالشفا می‌نامند را باید به بحث گذاشت. بعد توسعاً انتظارات نابجایی را برای استجاب دعا و شفایابی، یعنی شفاگرفتن از بیماریهای جسمانی در اذهان مردمان و متدینان ایجاد می‌کنند در باب آنها هم با هم سخن بگوییم.

از توجه دوستان سپاسگزارم، مشتاقم که اگر نکته و ملاحظه‌ای هست بشنویم و پس از آن بحث امشب را ختم کنیم.

پرسش و پاسخ

خسته نباشید آقای دکتر. یک سوال خارج از بحث امروز داشتم. شاید بیشتر ارتباط داشته باشد با جلسه دوم که شما فرمودید برای عقل و دین استقلال قائل هستید. می‌خواستم بگویم در عصر حاضر که جدا از منابع دینی می‌شود اخلاقی زیستن را یافت، همانطور که در آن جلسه مثال زدید، پس الزام اینکه انسان به دین وابسته باشد چه است؟ وقتی دین آمده است تا انسان راه درست زندگی را یاد بگیرد، ما می‌توانیم از سایر منابع عصر حاضر به مسیر درست زندگی برسیم. پس چه الزامی برای پابندی به مسائل دینی وجود دارد؟

خوب البته به تعبیر شما خارج از بحث جلسه امروز هست، اما در راستای مباحث این جلساتی است که تاکنون بوده است، ممنون از نکته‌ای که ذکر کردید. ببینید دو تا ملاحظه دارم. اول اینکه در باب رابطه دین و اخلاق که آنجا به اختصار سخن گفتم. فکر کنم منابعی هم در میان آثارم معرفی کردم. اگر بخواهید با موضع من در این باب بیشتر آشنا بشوید، بد نیست به کتاب «حجاب در ترازوی اخلاق» که امروز هم به مناسبت پرداختن به سوره احزاب، ذکری از آن رفت، مراجعه کنید. آنجا در یکی از مقالات به تفصیل در باب انواع روابط میان دین و اخلاق نوشته‌ام. بعد توضیح داده‌ام به لحاظ وجودشناختی، دلالت‌شناختی و روانشناختی قائل به استقلال اخلاق از دیانت هستم.

اما به لحاظ معرفت‌شناختی قائل به استقلال کامل اخلاق از دیانت نیستم و به یک رابطه دیالکتیکی و تو بر تو قائلم. در آن اثر توضیح داده‌ام که به چه معنا می‌شود وقتی که به سروت متن می‌رویم با شهودهای اخلاقی اولیه‌مان در تعامل باشیم و می‌شود به یک رأی منقح‌تری برسیم. بعد یادمان باشد دینداری پشتوانه اخلاق هم هست. در جوامع بشری خیلیها که اهل تتبعات و تطبیقات نظری نیستند

و این اختصاص به جامعه ایران هم ندارد، یکی از فانکشنهای مسیحیت پشتوانه اخلاق است. یعنی انسانهای متدین کارهای اخلاقی انجام می‌دهند یا از کار غیراخلاقی سر باز میزنند. به این خاطر که اخلاق مستظهر به پشتیبانی دیانت است. یعنی دین آن را حمایت می‌کند. در آیین اسلام هم همینطور است، یادم هست ایران که بودم یکی از همکارهای ما نقل می‌کرد که سوار تاکسی بودم؛ یک خانم عقب نشسته بود. من هم عقب بودم. بعد که خانم پیاده شد، سر کرایه دادن بحثشان شد و یک دفعه راننده شروع کرد به این خانم اهانت کردن که شما اصلاً چرا روسری ات عقب است؟ و این چه طرز حرف زدن و راه رفتن و سخن گفتن است؟ که آن خانم هم گفت به تو چه؟ و بعد راننده می‌گوید باید شوهرت بداند چه جوری بیرون می‌گرددی و هرزه می‌گرددی. یعنی یک دفعه سطح مکالمات اینچنین شد که آن خانم هم خیلی عصبانی شد و گفت خجالت بکش و این چه طرز حرف زدن است. آن خانم گفت اولاً پوشیدن من به تو چه ربطی دارد و شوهر من هم می‌داند من چگونه لباس می‌پوشم. ما داریم راجع به کرایه تاکسی حرف می‌زنیم و ربطی به پوشش من ندارد. همکارم می‌گفت من خیلی تلخکام شدم. بعد رسیدیم به خیابان انقلاب و یک مسافر دیگری پیاده شد. بعد مثلاً به عدد آن موقع ۳۰۰ تومن کرایه بود ۵۰۰ تومن بود حالا هرچی و آن آقا داد یا ۵۵۰ تومن بود. پول خرد نداشت. بعد راننده به این مسافر گفت: ببخشید من هرچی نگاه می‌کنم خرد ندارم. دو سه بار گفت: آقا ببخشید حلال کنید، من مدیون شما نباشم. دوسه بار این راننده تاکسی به این مسافر گفت آقا حلال کنید. من الان ۲۰ تومن پول خرد نداشتم و در حالیکه آن کاری که ۵ دقیقه قبل تر کرد و به آن خانم اهانت کرد و تعابیر نابجا را به کار برد ظاهراً ککش هم نگزید. اما اینجا که رسید سر این ۲۰ تومن، سه دفعه به آن مسافر گفت: آقا من را حلال کن!

حالا می‌خواهم بگویم این یک فانکشن دیانت است. در جوامعی که مردم به نحو اغلبی یا نیمی از جامعه دیندار هستند، دین پشتوانه اخلاق قرار می‌گیرد. پس این یکی از کارکردهای دین است. و لو چنانکه من می‌گویم به لحاظ وجودشناختی دلالتشناختی، مستقل از دین هستند. خیلی‌ها تا آخر عمرشان اصلاً به این امور فکر نمی‌کنند. یعنی نباید تصور کنیم اگر رابطه میان دین و اخلاق برای شما یا من دلمشغولیمان هست، برای کسی مثل من که کار و بار فلسفی دارم، در این باب قلم زده‌ام، فکر کرده‌ام حالا خطاهایی هم همه ما می‌کنیم، اما کثیری از مردم مسئله شان این نیست، اما به دواعی دینی کنشهای اخلاقی نشان می‌دهند. به این معنا همچنان می‌شود از فانکشن دیانت در باب اخلاق هم سخن گفت. در باب اینکه بخشهای دیگر دیانت هم قصه معنابخشی به زندگی، آشتی دادن ما با جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، یا کارکردهای آگزیستنسیل که الان در این سلسله جلسات به بحث گذاشتیم، اینها آن کارکردهایی هست که دیانت در روزگار کنونی همچنان می‌تواند داشته باشد. افزون بر آنکه گفتیم و توضیح دادم که دین پشتوانه اخلاق در جوامع هم هست.

برای تنهایی‌های اگزیزتسیل انسان. برای اینکه فرد به هر حال خودش را در این جهان بیابد و به خود معنا ببخشد. به نظرم از این حیث عرفا به سنت دینی ما غنا بخشیدند و این بخش از میراث دینی ما ماندگار است. من همچنان که ملاحظه می‌فرمایید در این جلسه در میان عرایضم به اقتضای کلام، استشهادی به مولانا، حافظ و شمس تبریزی می‌کنم. به نظرم این همان بخشی است که میراث ما را ماندگار کرده است و همچنان وجود دیانت را جهت معنا بخشی به زندگی در روزگار کنونی موجه کرده است.

ممنون فقط بعضی وقتها موضوعی پیش می‌آید که خود دین ابزاری میشود. یعنی تفسیرهای نابجایی. حالا از مسائل دینی که شفاف نیستند یا عامدانه تفسیر غلط شدند باعث میشود آدم غیر اخلاقی زندگی. کند مثلاً داعش که یک تفاسیری از قرآن ارائه می‌کند، خیلی هم در تفاسیر خودشان مسلط هستند. ولی ترویج غیر اخلاقی زیستن و سایر مسائل را به همراه دارند. یعنی می‌تواند جهت مخالف آن صحبتی که فرمودید هم در زندگی روزمره اثر داشته باشد.

کاملاً با شما موافقم، که این متصور و شدنی است. ما با کثرت قرائت از دین مواجهیم. همانطور که گفتید قرائت داعشی هم یک نوع قرائت است. معتقدم که چه احکام فقهی اجتماعی و چه توسعاً دینداری‌ای که در ترازوی اخلاق نهاده نشود و ملاحظات اخلاقی در آن لحاظ نگردد، نمی‌ارزد. و به تعبیر آن شاعر که «کافر من گر از این شیوه تو ایمان داری.»

مطلبی راجع به «مباهته» نوشته بودم و اینکه آیت الله سروش محلاتی هم به درستی اشاره کردند که این یک لکه تاریک بر دفتر سپید فقه شیعه بوده است که در باب مباهته پاره‌های از فقها سخن گفته‌اند. گفته‌اند که اگر کسی سخنانی خلاف عرف می‌گفت و دیدید که مردم دور او جمع می‌شوند، حق دارید به او بهتان بزنید. ایشان آورده است، من در همان مقاله هم استشهادتش را به تفصیل ذکر کرده‌ام که چگونه قصه مباهته در فتاوی پاره‌ای از فقها راه یافته است. در برخی از نوشته‌های آیت‌الله محمد مؤمن که اخیراً از دنیا رفتند، این هست و دیگرانی به ایشان به عنوان یک فقیه اعتراض کردند. می‌خواهم این را عرض کنم، این هم یک نمونه است از دعوت به یک کار غیر اخلاقی. اگر از پیامبر اسلام رسیده است که *أَنْمَا بُعِثْتُ لَأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ مِنْ بَرَايَ تَكْمِيلِ وَ تَتْمِيمِ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ* مبعوث شده‌ام، خوب یکی از آن مدلولاتش این است که ما قرائتی از دیانت را برگیریم که اخلاقی و انسانی است.

این به نظرم کاملاً با این مواجهه پدیدارشناختی در تناسب است. البته که آن وقت باید پاره‌ای از آن قرائتها را پس زد. بله داعشیان این را می‌گویند و عمل هم کردند و خوشبختانه که ظاهراً امروزه دیگر خیلی خیلی قوتشان کم شده است. دولت خودخوانده شان فروخته است. اما آن تفکر داعشی

همچنان وجود دارد. به نظرم کاری که می‌شود اینجا کرد همین توزین این قرائتها و روایتها در ترازوی اخلاق است. آن‌ها را صراحتاً پس زدن و ناموجه انگاشتن.

بله با شما موافقم، بهتان زدن به دیگری و مضامین و مقولات دیگری در این باب، هم می‌تواند گاه مستند به متون دینی باشد. اما یک استنادِ معیوب و نا صحیح. من مقاله‌ای راجع به ارتداد هم نوشته‌ام و توضیح داده‌ام که از منظر اخلاقی اجرای این حکم که از قضا شواهد قرآنی هم ندارد. کاری غیر اخلاقی است. وقتی کسی از سر تحقیق این کار را می‌کند، - ولو اینکه از نظر گروندگان آن دین کار خطایی است-، خودش که فکر نمی‌کند کار خطایی کرده است. حداکثر چیزی که می‌شود راجع به این موضوع گفت این است که خطای معرفتی کرده است؛ نه خطای اخلاقی. تازه خودش که فکر می‌کند تغییر دین درست است. حالا از اسلام به مسیحیت باشد، از مسیحیت به اسلام باشد. هرچه، اما چون حکم ارتداد امروزه در فقه اسلامی محل کلام است.

این را عرض میکنم، که به این معنا ستاندن جان او کار خطایی است. این خطای اخلاقی است. یعنی اگر ما این کار را بکنیم و بعد هم در قرآن گفته شده است خود او می‌داند و خدای او و در آخرت معلوم می‌شود. بین خطای اخلاقی و خطای معرفتی تفکیک مهمی است.

ببینید من الان و شما صحبت می‌کنیم، من می‌گویم امروز سه شنبه است. این یک خطاست، ولی من به اشتباه می‌گویم سه شنبه است و یادم نبوده که جمعه هست. یا به وقت تورنتو ساعت ۷:۳۴ دقیقه است، اشتباه میکنم که ۶:۳۴ دقیقه است. این خطای معرفتی است. اما یک وقتی هست که من می‌آیم پشت سر شما حرف می‌زنم و غیبت می‌کنم. این خطای اخلاقی می‌شود، میان این دو باید تفکیک کرد.

مُرادم این بود که ارتداد اگر هم از منظر دیگران خطایی باشد، خود فرد که چنین تصویری ندارد، عبارت است از خطای معرفتی. این مجازات برای او و او را در این دنیا مواخذ دانستن، ناموجه است. می‌خواهم بگویم از امثال من بپرسید، بله احکام دینی را و توسعاً دینداری را باید در ترازوی اخلاق و شهودهای اخلاقی و عرفی قرارداد و از آن منظر در آن نگریست. البته که قرائتهایی مثل قرائتهای داعشی که وجود دارند را نمی‌شود منکر شد. چون من دیده‌ام برخی می‌گویند، نه این اسلام نیست. این هم تصویری غلط است.

به هر حال اینها خود را مسلمان می‌نامند و اسلام هم که ذاتی ندارد. ما انواع دینداری داریم. این هم یک نوع دینداری است. ولو اینکه اقل اقل مسلمانان، زیر یک درصد از کل این مجموعه مسلمانان در دنیا از یک میلیارد و ششصد میلیون، یا قدری کمتر داعشی هستند. یک درصد هم نمی‌شوند. اما خوب یک نوع دینداری است. یعنی این را باید به حساب آورد، به رسمیت شناخت و بعد نقدش کرد.

بله، کافر گر از این شیوه تو ایمان داری. و هم به آیات قرآنی می‌شود استشهاد کرد: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ** یعنی اینکه خود خداوند هم دعوت به عدالت و احسان می‌کند. هرچند عدالت و احسان مؤلفه‌ها و مصادیقش از عصری به عصری تغییر می‌کند. هم روایتی که از پیغمبر رسیده است: **أَنْمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ**.

اینها را شما بگیرید با توضیحات مبسوط اخلاقی و نظری که داده‌ام و داده شده است. دست کم برای امثال بنده یک ملاک و محکی هست که روایت و قرائتی انسانی و اخلاقی از دیانتی که موجه است می‌توان به دست داد. بقیه آن قرائات وجود دارند، اما باطل است. طالبان هم وجود داشت و به نام دیانت آن ظلمها را بر مردم شریف افغان روا می‌داشت. تحت لوای شریعت حکومتی آنچنانی برپا داشت. آن هم هست. این را باید دید اما نقدش کرد.

آشکارا توضیح داد که روایت ناموجه و قرائت رهن و رمانده‌ای از اسلام است. **حُسن ختام** برنامه همان غزلی از حافظ که خواندم، دیگر ابیاتش را هم بخوانم تا کام عزیزان شیرین شود چون خیلی لطیف است و من شخصاً خیلی دوست دارم.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند
همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود
که ز بند غم ایام نجاتم دادند